

و گاهی در القاب نادر شاه تحمیر داشتند که او را بچه القاب باید نوشت و حق
 این است که تکلیفی که شاه طهباسب و نادر شاه محمد شاه را نمودند که افغانه را
 اخراج نماید خارج از بالقوه محمد شاه بود و کاشش محمد شاه باین اکتفا می نمود
 نادر شاه از کابل فرمائی بنام برهان الملک که یکی از امرای محمد شاه بود
 متضمن کلام از پنج سابق و نوشته تن جواب نامه و نگاهداشتن ایلیچی زیاده از
 آنچه معمول سلاطین سلف است بر نوشت و مصحوب یکی از جلوداران پناه
 جهان آباد فرستاد جلودار که بجلال آباد رسید افغانه او را بقتل رسانید
 از این طرف این خبر که بناور شاه رسید از قتل جلودار بقیه ارگشته فوجی را
 بقتل عام جلال آباد مامور ساخت و از آن طرف محمد شاه خلعتی در ازای
 این خدمت بجهت قاتل جلودار که یکی از افغانه بود فرستاد فوج قریباً شش که از
 یکران تهورشان برق و باد مسارعت و ام میگرفت باندک مهلتی بسر وقت
 انجماعت رسیدند و کور و اناث شیخ و شاب صغیر و کبیر آن شهر را بزاویه عدم
 فرستادند و احدی را زنده نگذاشتند و این حرکت از نادر شاه عاقل برنگرد
 خلعت محمد شاه گردید و آن حرکت از محمد شاه یکی نگاهداشتن ایلیچی و آخر
 ارسال خلعت برای قاتل جلودار و روحه جنیان ناسره غضب و دهن زن شعله
 سخط نادری گشته پناه جهان آباد را ندسیصد هزار کس مرد نامی و سه هزار

محمد نادر شاہ
بابا محمد شاہ

فیل جنگی در معرکہ محمد شاہ بود نادر شاہ با دو از وہ ہزار کس قزلباش برایشان
تاخت اور دو در الوقت ہم ایچی در لہر دوی محمد شاہ بود و اور اخصت۔
نمیدادند و معلوم نمیشد کہ غرضن از نگاہداشتن او چیست المقصد بعد از ضعف
ار اسنے چند سواری از قزلباشیہ بر قلب آن لشکر بھیجید و مرحلہ آور شدند شجاعان
دیہادران ایشان کہ در سواری ماہر بودند بگرختند و باقی ہم بر آمدند۔ و
محمد شاہ در مظریس محصور شدہ از باب استمان و آمد نادر شاہ بشاہ
جہان آباد در آمدہ بعد از ضبط خزان و دقاین اندوختہ بابر یہ کہ کنوز کے
کاوسی و خندانین دقیا نوسے معادلہ باعث عشرت ایشانیکو سبب دوا ہوئی کہ
اور ابر سہر بود محمد شاہ را علاوہ بر جان بخشے تاج و گین دادہ بسیار
از مالک پنجاب و کابل و سمنند و غیرہ را ضمیرہ مالک ایران نمودہ مراجعت نمود
و پیمانہ رسوخ اینجالات ر ذیلہ بر طباع سلاطین بابر یہ و غیر ہم از تاثیرات۔
آب و ہوا سے این دیار است۔ در تاریخ عجیب سن است کہ ضحاک چون کرشا
را بہند میفرستاد باو سفارش نمود کہ بچلہ سے آن ملک را منحرف کن و بہند
بسیار چہ اگر لشکریان در ان مرتبہ ہوم چند سے لغامت نماید و بان مردم
معاشرت کنند شجاعت و غیرت از ایشان صلب گردد و دیگر مرا بکار
بنمایند تا جاہ در ان مملکت ر نا باید کرد یا بقتل رسانند و این ہر دو را۔

ہر دور اور اندازم چہ سپاہ دست نعت توان برید و اسعد احمدی
 طوسی کہ یکی از مشاہیر شعرا سے متقدمین است ایچکایت را بنظم آورده است
 وصیت چنین کرد کہ شاسب را کہ در ہند بد رود کن خواب را -
 مزار سے زخون سپایان دریغ ہمین کار فہ ماور خشنده - تیغ
 پختی وہ انجام کار سترک + برایشان چنان زن کہ برگلا گرگ
 نامنے در ان بوم سالے تمام کہ لشکر گزان گبر داز تنگ و نام
 کرت بگذرد چار موسم در ان زفر رنگ و مردی بیاسے نشان
 و وجہ عدم ضبط سلاطین عجم ہند وستان را برابر باب بصایر پوشتیدہ
 چہ کے را کہ مقامی و مقری مثل ایران کہ اشرف و اعدل بقاع و احسن
 معمورہ عالم و نیکوترین قطعہ ایت از قطعات ربع مکتوف شہاسے و جنوبی
 یاروم باشد ہرگز باختیار خلیش رضا بماندن این مملکت نمیدہد و این
 شترکت میان سلطان و رعیت و سپاہی و ہر کراستہ الجملہ حسن صحیح و انصاف
 طراز سے در سرما باشد باختیار راضی بسکونت این کشور نگردد مگر کسی کہ
 خیر در ان اوراید و قدرت برابر گشت نداشتہ باشد یا بسبب حوادث اور بحال
 دیگر مقامی نماذہ یا کسی کہ ہرگز شترت را بصعوبت و زبوسنے تمام گذرانندہ
 و در ایجا ہاسے یا جاہی سبے اعتبار رسد و سبے منظر ہناد باشد کہ بتدریج -

در آن دل بند و عادت پذیر گشته است و آرام گیرد و منافرات این مملکت
 زیاده از حوصله تحمیر و بیرون از اندازه تقریر است با وجود دولت و ثروت
 و حکمرانی بیچ چیز جزئی سبب سعی و تلاش و کوشش و انتظار میر نیاید و اگر
 بیک خدمت جزئی ده کس را برگارند موافق خاطر خواهه سر انجام نگردد و خیانت
 در کار اقا و دزدی پیدا و رشوت بهان و سازش پنهان با دشمنان ولی نعمت
 بر طبایع قاطبه مردم این مملکت منطبق و مرتسم است حتی روسا و فرماندانان
 را اگر کسی مخفی و نقدی یا پارچه جوهری یا اور ساند بگوری که مرا مطلع نشوند
 نه بنید مورد نهر آتشین و آفرین گردد و از ورعایت و عطفونت دران ای این
 کار بید مجلای با تخلص اخوی که شیدم بجدی که بر شیر الملک اس
 مستولی شده ابواب آمد شد را سد و داشت و از ناکه ویش می-
 با من هم از در تنیر و او نیز در آمد چون ماهی از سر کنده بود بان همه جد و جهد
 که کردم فاده در کار اخوی مرتب نگشت بلکه بعضی اوقات نتواند عکس می
 داد و زیاده از آن چون معارضه با بشت آلی بود سه و کوشش نکردم
 و کجی نشستم سخن با کسی نگیفتم و سخن بهی نیز در آن مرز و بوم نبود و هر گاه که-
 طال و کلال و اختلال جو این به صواب کمال میر سید و از شدت
 افکار و هجوم اندوه خاطر و حشت زده بهی چیز انس نمیگرفت و شبها خواب

خواب و آرام نبود در بعضی از ساعات لیلی خود را بجهت دیدن رسالت مشرق
 و خاطر را چند دقیقه تسلی و هوشش رسانیده و حواس پریده را این غذا میزدیم
 سابقا بده جامی زان شراب روحانی مادی بیایم زین عذاب جسمانی
 آری زمانه ناسازگار را کارنا و فلک گویفنا را طور نا است بهیت
 ریح تجرید بر مسیح بنهد جل ز رفعت بر خساند از و « و اِلی الله المتکلم
 من دهر عنود و خلق مردود و قلیل حیا و هم کثیر شقاق هم
 علماء هم جهلاء هم امرائهم سفها هم اقتدا و الهوی »
 رَبِّنا افریح علینا صبرا و تقنا مستلین و گاه گاهی
 بمطالعه بعضی کتب علمی هم مشغول میشدم و از آن هم که طبیعت منزعج کننده
 و کلیل کسپنی بیاد میجویم کرک پادری که او و همپین برادرش کرک
 کرک پادری از مردمان عجمه اخلاق و با من هر دو مادوستی و الفتی
 استوار بود با منی در خارج شهر جدید آباد ساخته است که در اینجا مسکن و اردو
 با تربیت و صفا و بی و لکنش افتاده است در اینجا میرفتم و مادی و دست
 بسوی مردم در فهم و فزاست به از پرورد بزرگ خویش ممتاز است و در این
 باغ بود میرغزانه شاه جهان آبادی که شهنشاهی او میردانت سیدی
 بزرگ منش عالیشان و در هوشش و رای حسن بیستازان مثل و انزان بیو

او و کهن برادرشش میرانان الله که در شومندی و سنگاهی بکمال قدرت
 از دوستان و معاشران من بودند و در تمامی ایام توقف من در آن شهر
 از دلجویی و عنایتی از خود بقصور راضی نشدند القصد من بشایده این -
 احوال که در کار انجمن میر عالم بیاد امید به بود و ابتزاز لغوه مقصود نسبت
 علاوه عورت و یکی و بیامانی و قط و خلاصی ان شهر و انجمنی تصور قدرت
 سر بار همه در راه بود و قصد بر آمدن نمودم شیرالک در ظاهر معایت بریده
 و سخنان و دراز کار و در حقیقت از خوف و بی که داشت مانع آمد و در این
 بین بوساطت عالیجاه ملک التجار حاجی محمد خلیل خان فرمان واجب
 الا نوعان از حضورندگان اقدس ظل اللهی شاهای تعالی شاه
 قاجار بیام خاکسار متضمن مراسم بکیران شانه و تکلیف خود بوطن مالک
 و رسیدن بیایه سر بر مودت میر رسید از ورود فرمان شاهای الملک
 بیشتر متوجه گشته ملاقات و به رسیدن مراد انجمنی را از روز اول حاصل
 شده بود این زمان رفت و آمد مراسلات را نیز مخالفت نمود و بر آمدن از آن
 شهر را نیز بکلی مانع آمد آنچه که با طرف منتشر شد و توقف من بطول انجامید
 خان معظم الیه که عازم آمدن بنی سفارت بود با عاظمه و کار انجمنیه
 که مراقب از ورود او به بنی از حیدرآباد روانه نمایند که در خبرل مارکوین و زنی

رسیدن فرمان
 شاهای از ایران

و لژی بسیار که ذکر او گذشت و کور نزدیکی بسیار و کور زبانی که از قدیم
 با من دوست و بسی بزرگ مرتبه و فرشته حال است بوکیل کسی پی
 حیدرآباد که نام او گذشت نوشتند که بامشیرالملک بدستی سخن را نه و مرا
 روانه نماید و چنان شد بدیاری که مشیرالملک توانست کرد این بود که آن
 کاغذی متضمن بعضی اقاری گرفت که سفارش میر عالم را هیچیک از سرداران نمی
 و او را اعانت نمائی و در کار سرکار نظام علیان بسیار پیچیده و حل نشد
 و این همه از فرط جن و بیم و براسی بود که او را عارض شده بود و طرفه تر این
 که در ایام بود و باش من هر بلند و پستی که در آن سرکار میشد مشام حرکت
 میدادند این بود آنچه با ضیق مجال و تفرق بال تا انقیام نخواست بر نشا
 قلم جاری کردید حالیا که از راه ناهموار زندگی چهل و چهار پنج مرحله سیاه
 شکیب و استوار طی نموده ام قوای بدنی و نفسانی همه عاقل و منسوخ
 و سر یک از کارشایان خود را من نشانده اند و کالیه عنضری از و فور
 التام و استقام در یک شکسته و من با انتظار فرمان دوست کوشش با و از
 رحل نشسته ام خام را و دیگر سرفاتت بد که حالات بعد نیست بدان مرم
 که اگر شام ناما بعد کتبت را با مداوان در رسید و نیز تحقیقت نزدی
 و دیگر از عتبات عرش در جا مسکن کنیم و اگر از دوست چند نفر در قطع

رشته حیات تاخیر و و نفسی با سایش بر آرم فطرت و جبلت را با این سگانه
کشور رطبی و مایه بستی نبود و در آمدن و رفتن و ماندن نیز اختیار نمی نمود
بهمه حال خندیده بخونین حکری ساختم و بت ان تعد بنی فانامن
عبادك وان تغفر لي فانك انت الغفور الرحيم حرم المصنف

الى رحمة ربه الباوي عبد الطيف بن

ابي طالب الموسوي الشوشتری

الجزائري عفو عنهما في واسط

جمادى الاولى سنة

فحيدم آباد

بمت



رساله مستی ندیل التحفه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ شکر حضرت آفرید کار سے کہ یکی از بدایع قدرت او ایجاد کو
و مکان و مگذره از پر تو کن فنی کون او ابداع عالم و عالمیان است
در چیز وسعت کدام تقریر و در حیطه بیان کدام کمر راست اندیشہ نسجد و
کیست تسانی بچند ای برتر از آنچه داند اوراک سجانک سخن ماعرفناک و
صلوات زاکیات بران یکانہ کو ہر دریا از وی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ
و بر آل و اصحاب او مشکوٰۃ مصباح سرمد بادالی یوم التسننا و امتا بعد
بعد از اتمام نسخہ تحفہ العالم کہ در سندہ یکزار و دوست و شانزده ہجری ہمت
اختتام یافت در حینکہ دست قضا کریمان کیر شدہ کشان کشان بازور
بلدہ حیدرآباد آورد و خاطر از معاشرت جمعی کہ در بر روایشان رہنم
افسردہ و کل نشاط از دوندگی بجا و مصاحبت کرہی دنی طبعان فرمودہ
و حسن ماندا و راق خزانہ در پریشانی بودند عالیجناب فضایل مایب سلامی
اقا احمد دام افادۃ خلف علامہ دوران مرحوم آقا محمد علی ابن علامہ مشارق
و مغارب آقا محمد باقر مشہور بہ بہبانی طالب شراہ کہ از غایتند

اشتباه استغنی از اظهار است و از نامساعدت زمانه و اول اضطرار
 در این مرز و بوم مشتاده و پیوسته اینس و طبع و وجهی دیگر از اصدقا
 خلیل و روستان بنیل استند عا نمودند که وقایع ماضیه را از سنه مذکوره
 تا این زمان و ضمنا بعض فوائدی را که در این عرصه با آنها طفره یافته ام یا در ^{تعالی} العالم
 از قلم مشتاده باشد برشته تحریر کشیم و که ناظران را مایه الشرح و سبب
 و ایندگان را یاد کار و موجب اطلاع و نشاط کرد و هر چند از ایشان
 بعینت رافت بختی نه از اثر تشابه و تکامل معذرت خواهم که مرا از مدتها
 است بسبب فقدان مردم قدر شناس که در این زمانه در تنقح احتیاج
 اند سر و برگ مطالب و مباحث کتب علمی نمانده است تا بنگارش تاریخ
 و سیر و هندسه سخن و قیام و اثر چه رسد لیکن انگریزان بعد از چند
 شمس شده ابرام نمودند با عجز مردم مناسبست بجا اوضیق مجال قبول
 ایشانرا اگر بقبول مطلق نمودم فاما بسبب انزیا طبیعت و عدم
 فرصت چیزی نوشته نمیشد مگر بعض از ساعات عالی ایام که بر خود در خوشن
 می نمودم و خواست چند کلام زبان قلم میگذاشت قبول طبع ناظران باد و اما مختص
 بر حمد و ثناء القوی عبداللطیف بن ابطالب بن نور الدین بن محمد بن
 لکهنی الواسوسه عن الله عن جرایمهم الخیر الی یومئذ

انجزایری اصلاً والشوشتزی مولداؤسمی بذیل التحفة نمودم و من اللہ
 الاستغاثہ مخفی نماید کہ حرکت از حیدرآباد بطرف بمبئی در جمادی الاولی
 ۱۲۶۴ هجری اتفاق افتادہ بمسجد پورہ بیای فارسی و وادجہول کہ محلہ ایست در
 خارج شہر خانہ کمی از درویشان قادری نقل مکان و بعد از چند روزی از آنجا
 حرکت و منزل منزل قطع منازل بنمودم بسبب بودن زمانہ و متعلقان و فقرا
 باربر و ارکہ بجزعرا بکادی چیری دیگر میرسوزد و فوراً مطار و جسہ یان اینار
 کلفتی عظیم برداشتم و نیز چون نایب چند کس را کہ با ایشان عنادی
 داشت بعد از بردن از شہر با شماره اوزر بنداران عارت و ناچیر کرده بودند
 و در شہر زبان ز مردم بود کہ با من نیز چنین ارادہ دارد بہ نشویش میگفت
 روز ان و شان خود با چند تن از کشچیان و قدر انداز اسنے کہ وکیل
 کپتی انگریز ہمراہ دادہ بود در کمال حزم و بیداری و بنایت احتیاط
 و ہوشیاری طی مسافت میگردیم تا بعد از چہل روز خدای عالم یاری و
 حافظ علی الاملاق بگجدرسی نمودہ بہ پونہ کہ شہر وسیع و مقرر بایست مرستہ است
 و ذکر ان در تحفة العالم مسطور رسیدم کرنیل پالمبر ہادر انگریز کہ از دوستان
 قدیم من بود و بنایت ملکی صفات و نیک طبیعت و در انجا بستن و کالت سیرک
 کپتی انگریز اشتغال داشت استقبال کرد و در خارج شہر در باغی کہ خود میباند

منزل داد و لوازم میهمان دار سے و پرستار سے بہن اور دو قریب یک ماہ گاہ
 میداشت و تکلیف او بدین باجی را و کہ فرمان فرمای پونہ و رای اکبر و پیشوا
 بہادر مشہور بود و رقم رسم ہنود است کہ فرمان فرمای کل را پیشوا گویند ۔ و
 بر او ازان بہان معنی است کہ دار و مہنی مقتدا بہ چنانچہ سلمانان ہندوستان
 میں و بزرگ را پیر مرشد خوانند و نیز از عادات رایان است کہ در خانہ خود
 و منزل خویش اول امر او مجلسیان اہم از بجا بگان یا منسوبان ہمہ حاضر
 شوند و در مجلس نشینند انگاہ رئیس و فرمان فرمای مردم بر خیزند و سلام
 کنند او بجای خود نشیند و ہر کس را بہر جا کہ بفرماید بنشیند بخلاف ممالک دیگر
 کہ اول بزرگ بر آید و بنشیند بعد ازان مردم از اعالی و ادانی و راستی و بجای
 کہ برای ہر فرد معین است از نشستن و ایستادن در ہا بنجا بنشیند و با ایستند
 و اگر بگانہ در آید اول جای او در مجلس اگر لایق نشستن است و در صف
 سلام اگر قابل ایستادن است معین شود بعد ازان او را طلب نمایند القصد
 بعد از لحظہ پیشوا بہادر بر آمدہ محبت نمود و تعارف بجا آورد و بوساطت
 گرفتہ بہادر تکلیف ماندن پونہ را نمود و بکہ شد کہ پونہ ہم جاسے است
 اگر چند سے بانند مضائقہ نداد و مر اول بجان بر کندہ شدہ بود کہ بیچ قسم قرار
 نگیرد از و معذرت خواستم و جواب دادم از قسم پارچہ و جوہر چہیزی ^{کلف}

تکلف کرد روز دیگر نایب خود را نزد من فرستاد و در آن روز با شورشش
 سرداران مرتبه مثل مهاراجه سندیه و مهاراجه بوسلا و دیگران بر او بسیار
 بود و اغلب مخالف او بودند از من مشورت نمود و از صلاح و بقای دولت
 خود پرسید بپیت گفت در حیرتم چه بگیرم * با که آمیزم از که بریزم * من
 در آنوقت آنچه بخاطر رسید اورا دلالت کردم و بر آئینش و سازش با سلسله جلیله
 انگلیسه که با فئدار و غلبه و راسی و انصاف می باشند امر نمودم و همین باعث
 بقای دولت او گردید وی اگر چه جوانی ساده لوح و از روز مملکت داری
 آگاه نبود اما گوش شنوا داشت و سخن را پیشود و مینوز من در آنجا بودم که به
 تغییر کرسیل پالمبر بهادر کزیل کلوس بیاد بر بنم اول و دوم برورن خلوص
 از سر کار کرسی نهادند او را قبل از آن نذیده بودم اشتمائی و یگانگی و اتحاد -
 بهر سانید وی مروی فهمیده و بغایت نیکو اخلاق و حکیم مشرب و در فنون
 ریاضی و هندسه یگانه بود پس از آنجا رحیل و به پیویلی که دو از ده گروهی سمنی
 و از آنجا بر کشتی سوار میشوند رسیدم گوریز و نگین بهادر که فرمان فرما سے
 بلد و ملوک اند یار بود کشتیهای تکلف و چند تن از مقریان خود را تا آنجا با استقبال
 فرستاد خود با منسوباں بر کشتیها سوار و روز دو از دهم شعبان ۱۲۱۶ وارد
 جزیره مهبی و بجانہ باغی که در خارج شهر معین شده بود فرود آمدم در همان روز

خبر انتقال مرحوم پیر و دوران رسید که در رجب ۱۱۳۵ در حیدرآباد جهان فاسی
 را وداع و داغ حرمان بر دل خردمندان اصفاع بهاد دل بسوخت و درین
 در نظر پیره و تارگر دید و غم جزم نمودم که بعد از پیر رسیدن چهار روانه وطن
 و در کبھی از عینات عرش درجات بقیه عمر را بسیر برم کور نزد گنین بهادر باشاد
 مرحوم حاجی خلیل خان که از سرکار حضرت اعلیٰ شاهلی ظل الهی بشارت
 هندوستان معین بود مانع آمد تکلیف چندی اقامت را نمود و نیز مکتوب
 خان مرحوم رسید من التماس در توقف مبی و چون گورنر و خان پیر و
 دوست دیرین بودند قبول کردم و در آنجا ماندم و نکین کسبر و آل و کاف و سکون
 فوتین در دوم و آخر و حذف یامی حطی بر وزن سجد و بان لفظ ترکیب و بگر است
 از قبیل لقب که بخارش و ضبط ان فایده نیست چه در السنه و افواه بهین
 و نکین مشهور است وی از اعظم اسکات لند که جزیره ایست از جزایر
 انگلستان و بعلم و فضلی که در میان ایشان مشاوست شهره دوران
 و نبایت یکنو خصال و عدیم المثال و بی و ارسته مزاج و کوچک دل بود
 و با همه جاه خطیری که داشت با اعالی و ادانی وزیر و ستان بفرستی و حکام
 اداب رفتاری نمود با من السن گرفت و اغلب لیالی و ایام را به صحبت می
 گذرانیدم فی ممتد با او معاشرت نمودم قلم سوادت رفم در چهره کثانی احوال

احوال او انقدر بازمینماید که اگر لوث تکلف مذہب و امن او را التوده و مویخ
 نداشتی در سلک اولیای عظام و حق طلبان و خدا شناسان با شک و نامشای
 آمدی با لجمه در آن جزیره بودم که خبر پوشش بای امتعال نواب غفران باب
 نواب نظام علیخان بهادر که بتاريخ مفید هشتم ربیع الثانی ۱۲۱۸ بهیشت
 جاودان خرامید و مقارن نوید جلوس مسمیت مانوس خلف ارشاد نواب سپهر
 رکاب مالک رقاب بندگان عالی متعالی نواب سکندر جاہ بهادر بکوش
 پوشش رسید که روز بعد هشتم ماه مذکور با فرزندونی و شکوه سلیمانی پابر
 سند فرمان فرمائی و سرر حجاب نیانی بنیاده بزبان حال و مقال فرمود
 بیت نوبت برافستاد بگویند بدوران آرایشی از نوید مدحیم را
 رؤس منایرد و جوہ دنیا نیز نام نامی و القاب کرامی آن یکا سرور آرایش
 یافتنی یکی از شعری هند و تاریخ جلوس را این مصرع دید و چونیکو فکر کرده است
 آمدند اسکندر ثانی جلوس کرد و بعد از چندی بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی
 ۱۲۱۹ سرافراز نام نواب کامیاب اخوی میر عالم بهادر وارد شد که نواب
 خدا بجان جهان از فرط احس سبکران و عنایات بی پایان روز چهارم ربیع
 الثانی که طعنه بر اول فروردین و غره شوال میرد از کج انزو ابر آوردند و بوزار
 اعظم سرافرازی دادند بایده که تو هم بجهت آسایش من خود را بجیدر آباد برسان

و کلمات بر او را نه بسیار نگاشته بودند که دل را بقرار گردانید و زغره ما
 شعبان خود با اخوی محمد علیان از انجا برآمد و در راه بسبب بیماری سخت
 کشیدم پونه و اماکن دیگر عبور کردم و همه را نسبت بسابق تعبت فحطی
 گرانی خراب و ویرانی یافته خاتم خاص پونه که در آن سفر از بعضی ثقات در آباد
 آن نشینده بودم که روزی هفتاد هزار روپیه سبزی بمصرف میرسید و اکنون
 که دیدم بغایت خراب و چنین بودند حال اماکن دیگر تا اینکه روز بیت و نیم ما
 رمضان ۱۲۹۰ وارد حیدرآباد و بخدمت سراسر سعادت اخوی معظم که از روز
 دیرین بود رسیدم عاطفت فرمود و شفقت بر او را نمود و العطره بعد عجیب
 انبوهی و طرفه از وحامی بر در دولت سراسر ایشان مشاهده شد و روز بود
 که فرج اندیشه حکیم در آن حوالی میفرمود و امر و تمام امر او اعظم و رسود
 جنب زبناک آن است آن بر یکدیگر سابقت محبت داره تعز من
 تشاء و تذل مرتباً بیت یکی را بر او شاهی دی یکی را بدینا
 بپای دی نه با آن بهر و نه با این بکن تو دانا تره ای جهان آفرین
 و پس از چند روز بلازمت نواب فلک جناب سیدم فرمان و نامه
 جوان عمر و جوان نجات و کهن را و کهن تحت دیدم در حسم خدیوانه نمود
 و در سنگ مقربان بزم حضور معدلت دستور مسک فرمود در معدلت

در معدلت کتری ناسخ آوازه کسری الوشیروان و در شجاعت رونق سکن بازار
 اسفندیار و رستمستان بیت هر جا حدیث پنج خصم افکنش رود
 از طعنه نعلی بناخن شیر زیان کم و الحق در خصایص سبید این خدیو
 مجال هر قدر مبالغه رود ناکفته بماند روزی در مجلس مناومت بزبان معجزیان
 حکم فرمودند که بعد از آنچه در کتفه العالم نوشته اگر از حکایات عجیبه و نواید غیره
 خبری در خاطر داشته باشی در رساله دیگر نویسی و بر او معظم کامیاب
 نواب وزارت مآب میر عالم سپاد زین در این باب قدغن بلنج مشرود
 لیکن امثال الامر بسبب العالی شروع نمودم فاستمع ما ذاق قول
 العندلیب حیث یروی عن احادیث الجیب و چون در این
 عرض مدت سکونت در ممبئی اتفاق افتاد اول از خصایص جزیره بیان
 مینماید ممبئی بفتح میم اول و با بجد و ثمانت و سکون میم دوم و دو یا حتی
 کشیده در آخر جزیره ایست از جزایر دکن جزیره در لغت و در اصطلاح
 قطعه از زمین را گویند که اطراف آنرا آب فرو گرفته باشد و بدون کشتی بدان
 توان رسید و جزیره ممبئی از جزایر مشهور و لغت آبادان و ممبئی که بنوشیدن
 میاید منظر است بچاه و بیشتری از آنها شور غزه و سنگین و در بعضی کوهها
 نیز آب باران میماند کثیف و غلیظ و مردم بناچار سبب میخورند و بیماری را

رشته که مرضی است مشهور مبتلا میشود طول آن دو فرسخ که پنج کرده باشد
 باشد و عرض یک کرده است و اما هوا آنجزیره که بالات آنکیز تشخیص
 میگردم در حول سبز در نهایت لطافت و نراکت است بسبب قرب
 آن بخط است و موافق زیجات اسلامی و فنک مجیده در بعضی در وین
 است حال اکثری از بلاد کن درختان میوه و دربار فرودمند و بعضی درختان
 نارنج و بعضی مرکبات دوازده ماه کما بیش بار آورند و فصول نیز در آن جزیره
 هست است از نصف حوت تا تمام حمل بهار کوچک است هوا در نهایت اعتدال
 و روز نسبت شب که متر و از اول ثور تا نصف جوزا تا استان برکت
 که روز و شب یک نسبت گرم میکند و لیکن آنقدر گرم نیست
 مانند عربستان و بعضی بلاد هندوستان که مردم محتاج بسرداب و
 خنجر باشند هر در ایوانها روزان و شبها میخورند و میخوابند و هیچگاه
 از گرمی قلق و اضطراب نیست و گاه کاهی در این اوقات باران تند و هوا
 بسیار سخت که مردم بنا در کشتی بانان آنرا طوفان گویند میاید و از نصف
 جوزا تا تمام سرطان پاییز کوچک است و شروع باران شدت و وزیدن
 بادهای سخت و شورش دریا و روز نسبت شب که متر با اندک رطوبتی در هوا
 و از اول اسد تا نصف سنبله در استان کوچک است باران لین و بهار را قطع

لای تقطع میارود و هوامرطوب و سرد که در روز و شب بی بالا پخش نمیتوان
خواید و در تمام جزیره عالم آب است و از نصف سبده تا تمام میزان بسیار
بزرگست هوا از آن تنگه که داشت افتاده و با اعتدال میوزد و گاه گاه
ریزه بارانی میاید تمام کوه و دشت و در و دیوار جزیره زنگار و ناظر تمام
معموره یک قطعه زمره و نبط میاید یک قطعه سنگی در کوه باران و یکو زمین
نیت که سبز باشد این فصل موافق جمیع امزجه است و بهترین حصول
و از اول عقرب تا نصف قوس تا استان کوهک است باران منقطع گردیده
و هوار و خشکی آورد و روزانی الحمد و شب تر خالی از گرمی نیت و از نصف قوس
تا تمام جدی خریف بزرگت شبها سرد و آبها بهتر از سایر اوقات و نیم
با اعتدال و دریا بحال خود در آرام و موسم نیکوئی موسم بحر است و از
اول دلو تا نصف حوت رستان بزرگت روز و شب سرد تر از آن
موسم باران میکند و اگر سنگینی و رداوت آب در این جزیره نبود
قطعات مرغوبه عالم بود انگلیس که بشراب آب قراح عاری نیستند و هر گاه
آب خواند چری در آن مزوج میمانند از آب انجافایت محترز میباشند
و اغلب بجای خطائی و شراب میکند و از خواص دریا انجاست که
مارهای مستی بسیار در آن بهرسد و ناخدا یان در شتهای هر گاه مار بر روی

تب دیدند میدانند که ممبئی قریب گردیده است و پیوسته فاعده در موسم
 باران از دریا بجزیره آیند و مردم ما ذیت رسند و پلاک کنند مردمان
 انجا تدبیر که اندیشیده اند این است که صدف را لوبیده یا صدف ریزه
 که در ساحل بحر بود در خانها و باغها در راهها و خیابانها و شش کنده
 که بد انجا رسد صدفهای شکسته بدن آنها مجروح سازند و از رفتارها
 ماند مردم در رسند و آنرا ملاک نمایند و از اوضاع سخن بگویند که انکلیب در انجا
 بنا نهاده اند مناری است که در قلابه و آن مکانی است برب دریا
 ساخته اند قفله آن وسیع و سر پوشیده شبها چراغ بسیار در آن روشن
 کنند تا ناخدایان و مردم چهارات آنرا از دور بینند و آنست که ممبئی نزدیک
 رسیده است و از جایکه انچراغ بنظر آید پیشتر حرکت نکنند و در حواله
 ممبئی در دریا کوهستان بسیار است که در زیر آب میباشد و بغایت خطرناک
 است بالجه در انجا بودم که خبر کدورت اثر عبدالعزیز و مانی رسید که در ششم
 ذیحجه ۱۲۱۶ با جمعی از اعراب در ارض اقدس کربلای معلی تاخت آورد و تقدیر
 چهار پنج هزار کس از مومنین را بقتل رسانید و سو واد آب که از ایشان
 با آن روضه منوره رسید و زخور نکارش نیست شهر را غارت
 نموده اموال بیغبار و دوباز بمقریست خود که در عیر است بازگشت

گشت سخن که بدینجا رسید مناسب نمود که باره از احوال و مابقی بقسم
بیایم و قسم بر بخارم تا ناظران را اطلاع کامل بیاورد و مذمب و بهر سبب و انتظا
در کلام مانند شیخ عبد الوهاب که موسس این آس بوده مردم در عین اعمال
بجاست در امثال و اقوال خویش بزین و ذکا معروف و بعقل
و کیاست موصوف بود و جوئے با فراط داشت که هر چه دسترس او
بود باتباع و انصار خویش و ایشا رسید نمود بعد از آنکه در وطن باره از علوم
عربی و قدره از فقه حنفی خوانده مسافرت با صفهان و در آن یونانکه
از فضای نامدار و حکمای عالم مقدار استفاده حکمیات نموده بر مسائل
حکمی که مدحض اقدام عوام کالانعام اند فی الجمله بصیرت بهر سبب و عود
بوطن و در ساله یک دو سال پس و پیش که ضبط آن درست معلوم نیست
مدعی این ملت گردید و طریقه او حنفی و در اصول مقلد امام اعظم ابوحنیف
و در شروع بر آن خود عمل سینمود و بالاخره در بعض اصول نیز کردن از
قلاده تقلید امام اعظم بر آورده مستقلانه آنچه براسه او متحسن آید
گفتی و مردم را بدان دعوت کردی از آنچه جمیع فرق اسلام و یهود و نصاری
و سایر اصناف انام را مشرک و کافر و در زمره عبده اصنام محسوب و ا
و بدینگونه اقامه دلیل کردی که مسلمانان تعظیم و توقیر یکدیگر را مظهر رسید

رسول آن روضه مقدسه و قبور پر نور ائمه هدی و بقاع منوره اوصیاء
 و اولیا کنند و در ضراعات و توسلات و ابناح مطالب دین و آخرت
 بان اماکن که خود از سنک و کل بنا نهاده اند و بجا جان قبور و اموات رسول
 شوند و در مقابل قبور سجد کنند و همه نیازهای آن استانباشان
 و حقیقت بت پرستی و عبادت اصنام عبارت از آنست چنانچه عبده
 اصنام نیز ضم و آن بکل مخصوص را خدا گویند بلکه گویند که آن قبله است
 و بواسطت اینان مستدعیات خود را از درگاه باری مسئلت نمایند
 چنین است حال بود و نصاری که در کلیسیا و معابد تقویرات مسیحی و
 عیسی را نصب و آنها را پرستش کنند و شفیع خود را آورند و خدا پرستی نیست
 که ذات واجب را سجد و پرستش نمایند و با و جهل شان شریکی قرار ندهند
 مجله جمعی از قبیله اعرام او متابعت او را اختیار و در قرای نجد حسب
 آوازه و اشتها کردید و مدام تخریب قبر رسول انام و مراقب منوره ائمه
 کرام را آورد زبان و نصب عین دہشتی که در وقت فرصت و سکا قدرت
 همه را خراب و با زمین یکسان نماید که اثری از اینها باقی نماند اجل او را فرست
 نداده درگذشت وصی او عبد العزیز که حالیا او یا سعود پسر او خلیفہ و جانشین
 وستی با بایر مسلمین است بان مردم نواح نجد اکتفا کرده بلدان به

بلدان دور دست را بان طریقه دعوت و در رواج آن طریقه کوشید و تباع
 و امت و تبعه خویش ابلوال و دما جمیع فرق را مباح و فرمانداد که در شهر
 و دیار که در ایند مر و انرا عرضند تیغ تیز و اموال را لغارت برند اما بزبان
 ناموس مردم دست نزنند و نگاه مکنند و بهر یک از مجاہدین در وقت
 محاربه برائی بنام خازن بهشت دهد و هر کس در آن آورند که بعد مغارت روح بلا فایده
 بینو ال بهشت در آید و در دنیا بعد از او متکفل عیال و اولاد او شود و ایشان
 نیز بطمع مال و بهشت قومی دل و باطمینان تمام قدم در معرکه رزم گذارند و چون
 فتح کنند مغنیت بدست آورند و اگر کشته شوند بوسید برائی که دارند بگیرند
 بهشت روند و در سنوات قبل در نواح هند و لحا و قطیف و بیشتر از بر
 تانیر پیر فرسخی بصره و نزدیک عمان و بترنی عقبه بعلیه ستولی شده بعد از قتل
 اسد تار مردم بدین او ایمان و بر طریقه او را اذعان کردند و وصیت شوکت
 و اقتدار او در اقطار عالم چید و با اینکه مکر رخلبه او بفرص سلطان روم
 پادشاه عجم رسید که از ایشان قدم پیش گذاشت و بدفع فتنه او پیردا
 رساله که در فتوی و اعتقاد نوشته بود نزدیک از پیر و ان او دیدم بخنجر
 ثبت افتاد حکایت ان الحنیف ملة ابراهیم ان لعد
 الله مخلصا له سیدین و بذلک امر الله جمیع الناس و خلقا

له كما قال الله وما خلقت البحر والابيض الا ليعبدوا فاذا
 عرفتم ان الله خلق الجناد للعبادة فاعلم ان العبادة لا تسمى
 عبادة الا مع التوحيد كما ان الصلوة لا تسمى صلوة الا
 مع الطهارة فاذا دخل الشرك في العبادة فسدت كما حدث اذا
 دخل في الطهارة كما قال الله وما كان المشركين ان يعبدوا
 ساجدا لله شاهدين على انفسهم بالكفر اولئك حبست
 اعمالهم وفي النار هم خالدون فمن دعى غير الله طالبا منه
 ما لا يقدر عليه الا الله من جلب خيرا او دفع ضررا فقد
 اشرك في العبادة كما قال الله ته ومن اجعل من يدينوا من
 دون الله من لا يستجيب له الي يوم القيمة وهم عن دعائهم
 غافلون واذا احشرا الناس كانوا لهم اعداء وكانوا ليعبادتهم
 كافرين وقال الله تع والذين يترددون من دونه ما يملكون
 من قطير ان تدعواهم لا يسمعون دعائكم ولومسحوا ما استجابوا
 لكم ويوم القيمة يكفرون بشرككم ولا ينبتك مشر خيرا وخيرا تبارك
 الله تع ان دعاء غير الله شرك فمن قال يا رسول الله اويابن
 عباس او يا عبد القادر زاعما انه بار حاجته الى الله وشفيعه

وشقيقته عنده ووسيلته اليه فهو المشرك الذي يهدى
 صده وماله الا ان يتوب من ذلك وكذا الذي اخلص
 لغير الله او توكل على غير الله او سجا غير الله او خاف
 خوف المشر من غير الله او اتجا الى غير الله او استعان بغير الله -
 لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك وما ذكرنا من انواع
 الشرك هو الذي قال الله ^{في انزاله} لا يغفر ان يشرك به
 ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي قال رسول الله *
 مشرك الرب وامرهم باخلاص العباداة كلها لله ^{والله} وليهم ذلك -
 بمعرفة اربعة قواعد ذكره الله ^{في كتاب اولها} ان يعلم ان
 الكفار الذين قاتلهم رسول الله يقرؤن ان الله هو الخالق
 الزايرق المحيي المميت المدا بر جميع الامور والتايل على ذلك
 قوله تعالى ^{سورة يونس} قومن يرزقكم من السماء والارض
 امن يملك السمع والابصار ^{سورة يونس} ومن يخرج الحي من الميت
 ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الامور *
 فيقولون الله فقل افلا تتقون قل من
 رب السموات السبع و رب العرش العظيم -